

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت امام در چهل حدیث روایت بیست و سوم را که نقل می‌کنند روایتی است از کلینی در کافی که بعد از ذکر سند، اصناف طلاب علوم مختلف را به سه دسته تقسیم می‌کنند. در آغاز بحثی که خدمت دوستان هستیم و این اوقات و ساعات مبارک را استفاده می‌کنیم شاید مناسب باشد که چند دقیقه‌ای پیرامون روایتی که دارای مضامین بسیار بلندی هم هست صحبت کنیم.

قال ابی عبدالله (ع): «طلبة العلم ثلاثة، جویندگان علم سه دسته هستند، أَعْرِفُهُمْ بِأَعْيَانِهِمْ وَ صِفَاتِهِمْ... مرحوم ملا صالح مازندرانی شارح کتاب اصول کافی این «بأعیانهم» را به این معنا گرفته است که آن‌ها را به خودشان و ذاتشان و صفاتشان بشناسیم، یعنی هم خودشان و هم صفاتشان را بشناس، تعبیری که ایشان دارند این است که می‌فرمایند بعضی انسانها مرتبه ایی پیدا می‌کنند که به حکم المؤمن ينظر بنور الله به همین صورت و قیافه یک نفر که نگاه می‌کنند او را می‌شناسند تعبیرش این است که «فأعرفهم بأعیانهم» می‌فرماید «بالمشاهدة الذوقية والمعينة القلبية» به آن رویت و علانیتی که از ناحیه قلب است «و إن أصحاب القلوب الصافية و أرباب المشاهدات الذوقية قد يعرفون خباثة ذات الرجل بمجرد النظر إلیه» صاحبان قلب پاک گاهی اوقات به مجرد یک نگاه فرد را می‌شناسند. نقدی بزنم، یکی از بزرگان روزگار خود ما می‌فرمود که امام را دیدید؟ ایشان از زیر ابرو نگاه می‌کنند، راست می‌گویند در فیلم‌ها هم نگاه کنید ایشان ابروی بلند و درهم تنیده‌ای داشت، وقتی سر را پایین می‌انداختند یک لحظه از زیر ابرو به صورت طرف نگاه می‌کردند، این بزرگ می‌فرمود «این نگاه، همین یک نگاه کافیست که آنچه باید از ذات فرد بشناسد، بشناسد، آن هم نیست مگر در اثر اینکه این فرد یک عمر ریاضت کشیده، صاحب نفس مطمئن شده و صاحب قلب صاف شده است، پس فأعرفهم بأعیانهم، اگر هم آن توانایی رو نداری به صفات نگاه کن، چرا؟ به خاطر اینکه معمولا صفات ما نشانگر ذات ماست، آن ذاتی که داریم در صفاتمون جلوه‌گر می‌شود، از کوزه قطعا همان برون می‌تراود که در اوست، چرا؟ به خاطر اینکه معمولا رفتارهای ما تابع زندگی ماست، راجع به این هم جلوتر امام مفصل صحبت میکنند. چه اتفاقی می‌افتد که از ما که دارای ذات‌های مختلف هستیم، رفتارهای مختلف سر می‌زند؟ یک مثال ساده بزنم، شما دست در جیب می‌کنید و به دوست خود پنج هزار تومان پول می‌دهید، این افعال ما بی‌رنگ نیست رنگی است، رنگی یعنی چه؟ یعنی این نیتی که شما این پنج هزار تومان را دادید چه بود؟ آیا نیت خدا بود؟ آیا جهت تحقیر آن فرد بود؟ آیا به خاطر تطمیع آن شخص بود؟ آیا به خاطر این بود که شما می‌خواستید به آن فرد محبت کنید؟ به خاطر عشق بود؟ و جالب اینجاست که دست گیرنده قبل از هر چیزی آن رنگ رو لمس می‌کند آن رنگ رو حس می‌کند و می‌بیند، چرا؟ چون آن چیزی که در سینه من و شماست بیش از هر موقع به رفتار ما، به صفات ما، به زندگی ما بروز می‌کند جلوه‌گر می‌شود، نمود پیدا می‌کند. پس «فأعرفهم بأعیانهم و صفاتهم»



گروه اول: گروه اول «صنفُ يطلبه للجهل و المراء» هستند، به قول امروزی یک‌ها پاردوکس در این عبارت هست، یک تناقص صدر و ذیل که زیبا می‌کند عبارت را: (طلبة العلم يطلبه للجهل) تعبیر روایت این است. گروهی این (علم) رو طلب می‌کنند برای جهل و جدل، مراء یعنی جدل کردن، مرحوم ملاصالح مازندرانی تعبیر بسیار لطیفی اینجا دارند: می‌فرمایند که در آیه شریفه ۶۷ سوره بقره، وقتی یوسف با قوم خود مواجه می‌شود می‌فرماید «أَنْ اللَّه يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً» -خدا به شما گفته گاوی بکشید_ آن‌ها گفتند: «أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا؟» ما را مسخره کرده‌ای و دست انداخته‌ای؟ قال «أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» -به خدا پناه می‌برم از اینکه از جاهلین باشم. مرحوم ملاصالح می‌فرمایند که این جاهلین، جهل در اینجا به معنای استخفاف و تحمیر است، یعنی به خدا پناه می‌برم از اینکه بخوادم شما را مسخره کنم. در اینجا هم همین است یعنی گروهی از طلبه علم هستند که علم را طلب می‌کنند برای جهل یعنی برای تخفیف و استخفاف مردم.

گروه دوم: صنف دوم «يطلبه للاستطالة والختل» گروه دوم گروهی هستند که این علم را طلب می‌کنند برای استطاله در زبان عربی می‌گویند استطال علیه یعنی تکبر و خود استطاله یعنی افزایش، یعنی برای اینکه خودشان را افزایش بدهند، یا این معنا را بگیریم که تکبر بورزند، کبر بورزند کما اینکه امام هم اینگونه ترجمه کرده‌اند، ختل هم یعنی فریب دادن.

گروه سوم: گروه سوم و آخر، «و صنف يطلبه للفقهِ والعقل» هستند. پس طلاب علوم سه دسته شدند: گروه اول گروهی هستند که علم را یاد می‌گیرند تا مردم را تحقیر کنند، گروه دوم علم را یاد می‌گیرند برای اینکه خودشان را بالا ببرند و بر مردم تکبر بورزند و آن‌ها را فریب بدهند و گروه سوم گروهی هستند که برای فقه و عقل، علم را یاد می‌گیرند.

«فصاحب الجهل والمراء موزٍ مُمار» گروه اول، صاحب جهل و مراء، کسی که علم را یاد می‌گیرد که مردم را تخفیف بدهد و با آن‌ها جدل بکند «..موزٍ مُمار..» چندین صفت برای این گروه نقل شده: یک این که این‌ها موزی هستند، علم فی حد نفسه باید مفید باشد باید در جامعه باید محل فائده باشد، اما می‌بینید این علم را امام صادق (ع) می‌فرمایند این عالم موزی است. مرحوم مازندرانی هم می‌فرمایند که موزی بودن این‌ها هم انواع مختلفی دارند^۱، تعبیرایشان این است که موزی بودن اینها به چیست؟ «..بالحرکات الشنیعه والاقوال

۱- شرح ملاصالح مازندرانی بر اصول کافی شرح خوییست که بسیاری از آن هم از شرح ملاصدرا گرفته شده است، به تعبیر استاد ما آقای انصاری شیرازی ایشان هرچه مطلب دارند از جدش (پدر پدرخانم‌شان) مرحوم مجلسی و همزمان با مجلسی هم به نوعی از ملاصدرا می‌آید، اما به شدت شرح خوییست، میدانید مرحوم ملاصالح مازندرانی هم داماد مرحوم مجلسی اول است، مجلسی اول که مرحوم ملا محمدباقر مجلسی صاحب بحارالأنوار پسر اوست، مجلسی اول دختری دارد به نام مرحوم آمنه بگم که همسر ملاصالح مازندرانی است. خود مرحوم مجلسی هم شرحی بر کافی به نام مرآت العقول دارد.



الخشنة عند المباحثه..» وقتی بحث می‌کند با دیگران خشن است، حرکات زشت انجام می‌دهد، عالم است اما چون علم رو برای دانش و برای فقه و عقل یاد نگرفته بلکه برای جدل یاد گرفته حرکاتش حرکات عالمانه نیست، «..منازعٌ مجابِلٌ مع السفها..» نکته جالب است تعبیر ایشان این است که این فرد نزاع و جدال می‌کند اما با سفها، هر جا که می‌رید می‌بینید این فرد در حال مجادله با سفهاست، «..بل مع العلما عند المناظره..» وقتی هم با علما می‌افتد شروع می‌کند به مناظره بی ربط کردن^۱، نکته‌ای که وجود دارد اینست که غزالی کتابی هم دارد به نام اربعین، در آن اقسام «ریا» را بحث می‌کند، نوعی از ریا، «ریای دانشمندان» است، اینکه علم خودشان را به رخ دیگران بکشند، این همان است که فرمود کسانی برای مراء طلب علم می‌کنند. تعبیر مرحوم مازندرانی تعبیر قشنگی است: چرا این فرد مودی است؟ می‌فرماید «لأنَّ نفسه سبعٌ» به خاطر اینکه نفس او یک درنده است این گام در مسیر انسانیت زده هیچگونه راهی نیست یک درنده ای است «لها جوارح مثله» این طالب علم هم دارای جوارحیست مثل همان سبع مثل همان درنده، «مع الزیادة» می‌گه اضافه هم داره، آن چیه؟ «هی جارحة اللسان التي هی أقوى الجوارح» می‌گه حیوان درنده زبان درنده ندارد اما این فرد زبان درنده هم دارد، «التي هی أقوى الجوارح..» قوی ترین اندام‌ها برای اذیت غیر است، پس اصناف علم سه دسته شدند، گروه اول کسانی هستند که طلب علم می‌کنند برای چی؟ -للجهل و المراء، اینها رو امام صادق (ع) فرمود: «لأنه مودٍ ممار متعرضٌ للمقال» (این فرد متعرض گفتار میشه) فی اُندية الرجال (اُندیه که گفتن جمع ندی است بر وزن فعل، محلی است که قوم جمع می‌شوند، محلی است که افراد جمع میشوند، محلی است که مردم تجمع پیدا می‌کنند، در قدیم هم خواندید که در قریش داریم دارالندوه، یعنی جایی که همه جمع می‌شدند برای اینکه مذاکره کنند از نظر لغوی هم گفته اند این محل اگر جمعیت درش هست به آن ندوه یا ندی یا اُندیه می‌گویند اما جمعیت اگر رفتند دیگه به آن ندی نمی‌گویند، به خلاف اینجا مثلاً مدرّس است تا وقتی درس و بحث در آن هست، اسمش مدرّس است، وقتی هم که رفتند باز اسمش مدرّس است، اما گفته اند ندی جایبست که تا وقتی جمعیت در آن حضور دارد و در حال مباحثه و مذاکره اند به آن ندی می‌گویند و بعد از اینکه رفتند دیگر به آن ندی نمی‌گویند) -در محل تجمع مردم می‌رود بحث می‌کند -بتذاکر العلم و صفة الحلم -می‌رود دائم

۱- اینجا یک پراوتزی رو باز کنم: غزالی کتابی دارد در اخلاق، خب زندگی غزالی رو حتما خوانده‌اید و اطلاع دارید احمد و محمد غزالی دو برادرند، که خب واقعا استعدادهای درخشان زمان خود بودند خصوصا امام محمد غزالی، بیست و هشت ساله بوده که تبدیل میشه به آخوند و روحانی اول ایران، در زمان ملک شاه سلجوقی و خواجه نظام الملک، نظامیه بغداد بزرگترین مرکز دانش در جهان اسلام بلکه در کل دنیا بود، ایشان را به عنوان مدرّس اول و برتر به نظامیه بغداد می‌فرستند، آدمیست که این استعداد رو دارد، در سی و پنج سالگی انقلاب روحی پیدا میکند همه چیز رو به یکباره رها میکند میرود یک دوره طولانی رو در فلسطین سپری می‌کند، مدتی در مسجد جامع دمشق میماند از آنجا به مکه میرود، یک دوره ریاضت رو سپری میکند، تا چهل و پنج سالگی که برمیگردد به موطن خودش در طوس و بعد چند سال هم در همانجا بدرود حیات میکنند.



صفت علم خودش را به رخ دیگران می‌کشد خیلی خودش را آدم فرو افتاده‌ی حلیمی نشان می‌دهد، خودش را آدم بزرگواری جلوه می‌دهد - قد تسربل بالخشوع - تسربل بمعنای اخذ سربال است، سربال یعنی قمیص، تسربل یعنی لباس پوشید، پیراهن پوشید - قد تسربل بالخشوع، خیلی خودش را خاشع جلوه می‌دهد، دلش می‌خواهد مردم او را خیلی افتاده ببینند، گفت: سبحة بر کف، توبه بر لب، دل پراز ذوق گناه، معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما، کسی که متکبر است و باز خودش را متکبر نشان می‌دهد و کسی که واقعا بد است و بدی خودش را اظهار می‌کند خیلی شرافت دارد به امثال زید و عمرو و بکر و ماها که هزاران بدی داریم اما خودمان رو جلوه خوبی می‌دانیم، خودمان را زینت می‌بندیم، خودمان را به خشوع به تعبیر روایت تسربل می‌کنیم، به خودمان پیراهن خشوع، خضوع و تقوا می‌پوشیم، پیشانی‌ها جای مهر دارد لب‌ها ذکر دارد لباسی که بنده میپوشم لباس سربازی امام زمان است، مردم نگاهی که می‌کنند فکر می‌کنند با یک عالم ربانی طرف‌اند اما خدایی نکرده آن چیزی که واقعی نیست، این یک ریاست، علاوه بر اینکه هزاران مشکل قلبی وجود دارد ریا هم هست، چون ریا بزرگترین کارش این است که خودت را آنگونه که هستی نمی‌نمایانی، یک دوییتی معروف فارسی است که می‌گوید: [شیخی به زنی فاحشه گفتا مستی / هر لحظه به دام دگری پا بستی / گفتا شیخا هر آن‌چه گویی هستم / آیا تو چنان که می‌نمایی هستی؟].

پس تسربل بالخشوع و تخی من الورع به خشوع تسربل می‌کند و به ورع خودش را جلوه‌گر می‌کند، از او عبور می‌کند به نوعی مجسمه تقوی و به تعبیری می‌گفت جرثومه تقوی است اما واقعیتش این نیست، واقعیتش این است که این علم را فرا گرفته اما للجهل و المراء، پرانتزی رو باز کنم نگاه کنید در فرمایشات امام، نامه‌هایی که دارند به خصوص این اواخر عمر یک نامه‌ای دارند که در آن اشاره می‌کنند که العلم هو الحجاب الاکبر، تعبیری که می‌کنند این است که علم آن حجاب اکبر است، علم پرده ایجاد می‌کند بیشتر از آنکه پرده بردارد، خدا چه می‌کند با این فرد؟ فرمود: فدق الله من هذا خیشومته، خیشومه گفته اند به معنای بینی است، بعضی گفته اند خود بینی است و برخی گفته اند استخوانی درون بینی است، دماغش رو می‌کوبد، دماغ کوبیدن چیست؟ یعنی سرش رو به خاک می‌کوبد، کسی که اینگونه عمل کند دق الله من هذا، من هذا مرحوم مازندرانی گفته یعنی لأجل ذلک، به خاطر این کارهایی که کرده، به خاطر اینکه طلب علم کرده اما نه به خاطر خدا نه به خاطر تعالی نه به خاطر عقل نه به خاطر بالابردن دانشش، دق الله من هذا خیشومته خداوند بینی آن رومی‌کوبد، وقطع منه حیزومته گفتن یعنی گردن، یعنی استخوان بالای گردن، سرش رو می‌زند به خاطر اینکه اینگونه رفتار کرد خداوند گردنش رو می‌زند، نه با شمشیر به دست یدالهی نه با تیغ یعنی اینکه اینگونه که باید با او رفتار می‌کند، این روایت مفصل است انشاءالله به مرور با هم این را مرور می‌



کنیم، روایتی بود پس از امام صادق(ع)، روایت بیست و سوم چهل حدیث امام بود که با اشاره به شرح مرحوم مازندرانی بود.

اصناف دیگری هم دارد، همواره بزرگان دین به ما گفته اند؛ بنده و حضرت تعالی اینجا مباحثه می‌کنیم اذعان می‌کنیم چون گرایش اهل علم است بخاطر اینکه این حرف‌ها بسیاری از اوقات از یاد ما می‌رود اینکه می‌فرماید کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود، کعبه با آن عظمتش برای این است که ماها خوب‌تر بشویم انسان‌تر بشویم همه اینها برای این است که یک گام بهتر بشویم، در زندگی‌مان انسان‌های بهتری باشیم بغض دیگران را نداشته باشیم کینه نسبت به دیگران نداشته باشیم محبت داشته باشیم، تعبیر یکی از بزرگان بود می‌فرمود: آن مقداری که سیدالشهدا دلش به حال شمر می‌سوخت بیش از آن مقداری بود که خود شمر دلش به حال خودش می‌سوخت چون اولیا خدا اینگونه هستند، اینکه پیامبر بسیار تعبیر بزرگیست در قرآن بهش توجه بفرمایید، می‌فرماید: «طه ما أنزلنا عليك القرآن لتشقى» چرا خودت رو به زحمت می‌اندازی؟ به حدی پیامبر(ص) دلش برای مردم می‌سوخت که خداوند می‌گوید بس است، این مقدار دیگه کافیهست ما دیگه نمی‌خواهیم این مقدار خودت را به مشقت بندازی، لذا اگر علم فرامی‌گیریم از روز اول نیت کنیم نیت‌هامون را پاک کنیم که این علم را برای تعالی خودمان و دیگران فراگیریم، خدایی نکرده از این علم نخواهیم برای مرء یا برای استطاله و استخفاف مردم استفاده کنیم، در این باره انشالله دوستان بیش از آنکه شنیدنی و گفتنی باشد انشالله باید همت کنند و در مسیر و در راهی که مرضی خداوند متعال است انشالله راه بردارند، همه اینها برمی‌گردد به یک نکته و آن حب النفس است، حالا ادامه همین حدیث رو اگر فرصتی بود در بعضی از روزها با هم مرور می‌کنیم، که امام می‌فرمایند تمام اینها برمی‌گردد به حب نفس و همه اینها برمی‌گردد به اون حب و بغضی که انسان نسبت به نفس و اداء نفس خودش داره اگر انشالله این مهم برای همه اتفاق بیافتد، می‌گوید یک قدم بر نفس خود نه دیگری بر کوی دوست.

شرافت علم اصول: در مورد اصول فقه که حالا مرسوم بر این است که فصلی را در آغاز کار، به شرافت اصول اختصاص می‌دهند، به طور مفصل بحث می‌کنیم که جایگاه اصول در میان علوم اسلامی کجاست. روش من در این مباحثه این خواهد بود که ناظر بر متونی خواهیم بود که بزرگان در این رشته نوشته اند، معمولا درس‌های اصول از متون هاست یک حسنی دارد و آن این که طبیعتا سرعت را بالا می‌برد اما یک اشکالی که دارد این است که معمولا برای کسانی که این مطلب را دریافت می‌کنند یک محل مشخصی و یا متن مشخصی که با آن بیشتر ممارست داشته باشد تمرین کنند و مطالعه بکنند در دسترس نیست، سعی می‌کنیم در اینجا جمع بین این دوکار را انجام می‌دهیم، از طرفی متونی را داشته باشیم و در اختیار دوستان قرار بدهیم ولو کوتاه ولو اینکه در روز مباحثه این را نخوانیم ولی معلوم باشد حرف چه کسی را می‌زنیم؟ در مورد چه حرف می‌زنیم از



چه حرفی مدد می‌گیریم، دوستان مقایسه کنند ممکن است ارائه مطلب آنگونه که صاحب مطلب گفته نباشه و بنده اشتباه ارائه بدهم و تذکر بدهند.

اما نکته دوم اینکه این متن طبیعتاً محل بحثی میشه برای اینکه در آینده و به مرور زمان در دوره‌ای که بعداً مباحثه می‌کنید یک پایگاه و نقطه اتکایی باشد که بتواند انشاءً محل تضاب افکار بشود، امروز برای اینکه اشاره بکنیم فردا بحث‌مان چیست و دوستان اگر خواستند مطالعه بکنند، بحث ما فردا پیرامون شرافت علم اصول و جایگاه علم اصول است، متن هم بحثی است از کتاب «هدایة المسترشدين» مربوط به شیخ محمد تقی اصفهانی است، کتاب هدایة المسترشدين کتاب بسیار باارزشی است که در علم اصول دارای جایگاه بسیار بلندی است که حالا انشاءً در روزهای آینده که مقداری از تاریخچه علم اصول را بیان می‌کنیم به او هم می‌پردازیم.

اینکه در هرم معرفتی فقه و حقوق، ما داری پنج حلقه هستیم که این پنج حلقه روی هم قرار می‌گیرند، هر حلقه‌ای که ثابت شد و تثبیت شد آنگاه شما به حلقه بعدی منتقل می‌شوید، در مرحله اول آنب حلقه‌ای که وجود دارد حلقه‌ی معرفت شناسی است، یعنی ما در ابتدا در جهان اثبات می‌کنیم که راه برای شناخت خارج داریم نزاع ما با سوفسطایی‌ها است، ما در بحث معرفت شناسی یا به تعبیر امروزی‌ها می‌گویند اپیستمولوژی احراز و اثبات می‌کنیم که برای شناخت خارج راه داریم، درحالی‌که سوفسطایی‌ها می‌گویند ما اصلاً راهی به خارج نداریم و همه آنچه در عالم هست همه دروغ است خواب و خیال است. بعد از اینکه ما نظام معرفت شناسی خود را تکمیل کردیم که در فلسفه اسلامی تکمیل می‌شود (مقدمات بسیار زیادی دارد در مباحث وجود ذهنی قسمتیش بحث می‌شود، قسمتی در مباحث عقل بحث می‌شود مرحوم صدر المتألهین در کتاب النفس بسیاری را بحث کرده است) به دایره وجود شناسی می‌رسیم، مباحث وجود شناسی حلقه دومی است که در حقیقت اتفاق افتاده، ما به این نقطه می‌رسیم که عالم وجود چیست. اصالت با ماهیت یا اصالت با وجود؟ بعد از اینکه فهمیدیم با عالم خارج ارتباط داریم می‌گوییم در عالم خارج آیا وجود اصل است؟ ماهیت اصل است؟ اگر وجود اصل است نظام وجود بر چه مداری است؟ مثلاً وجود شناسی اسلامی قائل به این است که واجب الوجود یک وجود صرف است مابقی ظل‌اند [همه هرچه هستند از آن کمتراند که با هستی اش نام هستی برند] در نظام وجود شناسی که فلسفه اسلامی آن‌ها را تعریف می‌کند می‌گویند آنتولوژی، ما مباحث خودمان را ثابت می‌کنیم بعد وارد مباحث کلام می‌شویم، بعد از اینکه پذیرفتیم قوس صعود و قوس نزولی وجود دارد، که اینها در مباحث وجودشناسی است بعد از اینکه پذیرفتیم حقیقت محمدیه (ص) ای وجود دارد نظام خلقتی وجود دارد، که مباحث کلانی وجود دارد، مباحث علم کلام برمی‌گردد به اینکه آن حقیقتی که شما گفتید فوق اسماء و صفات است کیست؟ ما می‌گوییم حقیقت همین کسی است که هزار و چهارصد سال قبل در منطقه



حجاز مبعوث شد. بعد از اینکه سوال شد که خیلی خب حالا این فرد بعدش چه می‌شود؟ ما پاسخ می‌دهیم که بعد از او اولیاء او و فرزندان او و منصوبین به نصّ او این مقام رو احراز کردند. مباحث علم خدا، توحید، صفات الهی، جبر و اختیار همه در آنجا بحث می‌شوند، پس حلقه اول معرفت شناسی، حلقه دوم وجود شناسی که هردو این‌ها را در فلسفه بحث می‌کنند، بعد اینکه این بحث تمام شد ما به حلقه سوم می‌رسیم که مباحث چی باشد؟ کلام، در مباحث علم کلام، بعد از اینکه اثبات کردیم وارد مباحث علم اصول می‌شویم، پس از حیث رتبه، مباحث علم اصول فقه پس از سه مرحله‌ی دیگر است، پس از آن است که ما از سه حلقه عبور کردیم. اینجا در اصول فقه اگر توانستیم حججی را ثابت کنیم توانستیم به حجت‌هایی دسترسی پیدا کنیم وارد فقه می‌شویم، پس حلقه پنجم حلقه فقه یا حقوق است، نکته مهم اینجا است که بسیاری از مباحثی که ما در علم اصول فقه با آن‌ها مواجه می‌شویم برگرفته از کلام است که قبل از علم اصول فقه است، بسیاری از مباحثی هم که اینجا احیاناً از آن‌ها گذرا عبور می‌کنیم مربوط به علم فقه است که بعد از علم اصول است، به آن‌هایی که مربوط به قبل علم اصول است، مبادی علم اصول می‌گویند، آن‌هایی که مربوط به بعد علم اصول است مثل اینکه خیلی‌ها گفته اند «لا ضرر» یا قاعده «لاتعاد» اینها قواعد فقهی‌ست اینها نباید در اصول مطرح بشوند، اینها نتایج علم اصول است، پس ما پنج حلقه داریم که امروز بحث ما درباره حلقه چهارم است، این حلقه چهارم طبیعتاً مبتنی بر خیلی از مباحث پیشین نیست، اگر کسی آمد به ما گفت اگر امام صادق می‌گویند چرا قبول می‌کنید؟ این مربوط به علم اصول نیست این در علم کلام است، ممکنه یکی از مردم بگه خب حالا جعفر بن محمد (ع) گفت که گفت اثبات کن ببینم که جعفر بن محمد حرفش درست است، ما می‌گوییم که این محل بحث ما اینجا نیست، این رو در مبادی پیش از این بحث کرده‌ایم، اگر به ما گفت اصلاً تو بگو ببینم کی گفته ماها هستیم؟ شاید دنیا خواب و خیال است، می‌گوییم این باز جاش اینجا نیست، این مربوط به قبل است، مربوط به مباحث پیشینی است، اگر به ما گفت خب حالا از این بحث‌هایی که تو دیدی بالاخره نماز صبح چند رکعت است؟ می‌گوییم این مربوط به بعد است مربوط به بحث‌های پسینی است مربوط به بحث‌های علم فقه است. پس فی الجمله از حیث جایگاه دانستیم علم اصول رتبتاً در مرتبه و جایگاه چهارم در هرم معرفتی است، حالا انشاءالله فردا بیشتر در مورد آن بحث می‌کنیم.

